

## مناقض نمایی در خسمهٔ امیر خسرو

☆☆ دکتر محمد ناصر ☆ نواز احمد ☆☆

### Abstract:

Amir Khosrow (1253-1325 AD) was a Sufi poet, musician and scholar. He is an iconic figure in the cultural history of Subcontinent. He is regarded as the founder of Qawali and he introduced Ghazal style songs in India. He is also credited with introducing Persian, Arabic & Turkish elements in Indian classical music. He was an expert in many styles of Persian poetry which were developed in medieval Persia. He was a prolific poet associated with the royal courts of more than seven rulers of Delhi Sultanate. He is the first poet who followed the foot steps of Nezami Ganjavi (1141-1209 AD) and wrote five Mathnavis in response to his Khamsa. In this article Paradox in his extremely famous five Mathnavis has been introduced, critically evaluated and scholarly analysed.

**Key words:** Amir Khosrow, Persian Poetry, Khamsa, Paradox, Analysis

امیر خسرو (۱۲۵۳-۱۳۲۵م) یکی از پُرگوتَرین شاعران تاریخ ادب فارسی و لابلد برجسته ترین شاعر فارسی در شبه قاره و نخستین و مهمترین پیرو نظامی گنجوی (۱۱۴۱-۱۲۰۹م) محسوب می شود. او در استقبال خسمهٔ نظامی پنج مثنوی سرود که در واقع شاهکار ادبی و عمدۀ ترین نمونهٔ شعر فارسی سبک عراقی در شبه قاره است. مناقض

☆ عضو هیأت علمی گروه فارسی دانشگاه پنجاب لاهور

☆☆ دانشجوی دورهٔ دکتری فارسی دانشگاه پنجاب لاهور

نمایی یکی از ویژگیهای هنری شعر است که امیر خسرو با استفاده از آن در خمسه خود تصاویر بسیار زیبا و جذاب می سازد. در مقاله حاضر چنین تصویرها مورد تحلیل و تجزیه قرار گرفته که شایسته توجه است، و افزون بر آن بررسی تصاویر متناقض نمایی ذهنیت شاعر و حال و هوای درونی مثنوی های خمسه خسرو را روشن می سازد.

می دانیم که شاعران عاطفه و احساس را گره می زنند. با دیده دل می نگرند، با گوش هوش می شنوند، با مشام جان استشمام می کنند و حروف و واژگان را به خدمت گرفته برای ما دنیای دیگری که فراتر از گمان و اندیشه ماست، جلوی چشمان ما مجسم می سازند.

به گفته شاعر:

آینه ام آینه ام مرد مقالات نیم دیده شود حال من لر چشم شود گوش شما

(مولوی، شماره غزل ۳۸)

پس اگر کسی بخواهد در آینه روح بنگرد و عکس جان را ببیند، باید با دیده بشنود و با گوش ببیند، و در یک دنیای متناقض بسربرد.

پارادوکس یا متناقض نمایی از زمانه قدیم یکی از ویژگیهای مهم هنری شعر به حساب می آید و سخنندان همواره آن را در آثار خود به کار برده اند. (شفیعی کدکنی، (الف)، ۵۴-۶۰؛ همو، (ب)، ۱۴۹-۱۵۶؛ سیما داد، ۸۹-۹۰؛ میر صادقی، ۴۶-۴۷؛

Cuddin, 471-472; Abraham, 119-120; Britannica, 136/9)

امیر خسرو در متناقض نمایی هنر خود را جلوه می دهد. او با استفاده از شمشیر، آتش به دریا می زند. جای شگفتی است که او آسودگی را در غمناکی و هلاکت می بیند. پیش او آینه، آب آهنین می گردد. قلم هنرمند وی از آب سیه، سپیده رویی می جوید. جلوی او عروسان فتنه جوی از سپیده روی، سیاه روی می شوند.

ز شمشیر آتش به دریا زده ز نیزه ثری بر ثریا زده

دانی که جهان فریناک است      آسودگی اش غم و هلاک است

مجنون، ص ۱۶۹

رخساره لاله پر ز چین گشت      آینه آب آهنین گشت

مجنون، ص ۲۲۵

دانی ز قلم هنر چه جویی      از آب سیه سپید روئی

مجنون، ص ۱۵۹

بس عروسان که فتنه جوی شدند      از سپیده سیاه روی شدند

هشت بهشت، ص ۵۹۱

خسرو از غلغل سرود بی لحن تصویر پایکویی فرشته پیش چشم ما مجسم می سازد. او تنها از يك گل، گلشنی درست می کند، و سپس تصویر شیر مرغ را ارایه می دهد، و در هنگام ناامیدی، سیاهی را به سپیدی مبدل می کند.

از غلغل این سرود بی لحن      پا کوفت فرشته بر نهم صحن

مجنون، ص ۲۳۸

از گلی گلشنی کنم در خورد      بجز از من چنین که داند کرد

هشت بهشت، ص ۶۳۹

ز حیوان و از مردم از گیا      اگر شیر مرغ است و گر کیمیا

آینه، ص ۵۳۷

امید که گاه ناامیدی      بخشی سیه مرا سپیدی

مجنون، ص ۱۵۷

در تمثال امیر خسرو قطره دریا را می آشامد. او در قطره ای را در دریا می گذارد، جای عبرت است که "مرده دهان بسته" به ما پند می دهد. واقعیت این است که در شعر او زخمها می خندند و خنده ها گریه ای خونریز می کنند:

- بدان دل رسد کین تماشا کنی      بدین قطره آشام دریا کنی  
 آیینہ، ص ۵۴۹
- چنین گنجی به جیب ما نهادن      بود در قطره ای دریا نهادن  
 شیرین، ص ۲۸۴
- همان مرده که دارد بر دھان بند      به خاموشی همی گوید ترا پند  
 شیرین، ص ۴۰۱
- همی خندید زخم از هیکل مرد      به خندہ گریہ ای خونریز می کرد  
 شیرین، ص ۲۷۹

در شعر امیر خسرو دریا زمین را می شوید، ماتمها به خندہ می آید، او به سوی چشمهٔ روشنی روی می آورد، و به بی آبی از خویشتن دست می شوید. چه لطافت دارد که پایش از برگ گل فگار می شود:

- بر آن ره گیران زنند از کمین      به دریا شویند از ایشان زمین  
 آیینہ، ص ۴۹۵
- به ماتمها بخندیدی طربناک      فکندی در عروسی ها به سر خاک  
 شیرین، ص ۳۲۸
- سوی چشمهٔ روشنی کرد روی      به بی آبی از خویشتن دست شوی  
 آیینہ، ص ۴۶۸
- پا که ز برگ گل فگار شود      چون شود چون به زیر خار شود  
 هشت بهشت، ص ۵۹۷

وقتیکہ تن مردم از آلودگی پاک و پالوده می شود پلنگ آھو می باشد و زھر تریاک. پناھندہ بی پناھی رھایی نمی یابد. ماہ می تواند وقت شب خورشیدی بکند و در اطراف خود نور بگسترد. او دل خود را گوش می سازد و پنדהا را می نیوشد:

تن مردم چو شد ز آلودگی پاک      پلنگش آهو یست و زهر تریاک

شیرین، ص ۳۱۲

درین ره که در سر کلاهی نرست      پناهنده بی پناهی نرست

آینه، ص ۴۶۷

رکاب دولت ار جنبید در این راه      تواند شب که خورشیدی کند ماه

شیرین، ص ۳۰۰

تو دل را گوش ساز و پند بنیوش      که نتوانی شنید آن پند ازین گوش

شیرین، ص ۴۰۱

شاعر ما در دریا تیمم می کند، جهانی به کنجی نهان دارد، زیر مویی جهان را پوشیده نگه می دارد، و برای طعم شکر و شیر از نمک چاشنی می گیرد:

کجا خاک تا دیده ما کنون      تیمم کند هم به دریا درون

آینه، ص ۵۴۰

سبب چیست دست از جهان داشتن      جهانی به کنجی نهان داشتن

آینه، ص ۵۱۶

بسا پشم پوشان که اندر جهان      جهانی است در زیر مویی نهان

آینه، ص ۵۲۰

چاشنی باری از نمک برگیر      تا دهن خوش کنی به شکر و شیر

هشت بهشت، ص ۶۵۷

او چشمه آفتاب را در سبو می ریزد. تصویر زیبایی را ببینید که در شعر او ابراز دریا بیرون می آید، نزد او قطره شعله آتش است. او سیه رویی را سرخ رویی می بخشد، و زشتی را نکویی نام می عطا می کند:

ریخت چون در سفال ریحان روی چشمه آفتاب را به سبوی

هشت بهشت، ص ۶۸۹

بر آمد ز دریای زنگار گون چو ابری که آید ز دریا برون

آئینه، ص ۵۵۴

جگر گوشه ای را که دریا کش است چو قطره دهی شعله آتش است

آئینه، ص ۵۲۹

چو نزد زنگیان زشتی نکویی است سیه رویی بر ایشان سرخ رویی است

شیرین، ص ۳۹۴

خسرو به ذکر پردگی پرده باز می پردازد، و بر آب "بحرِ ناپای یاب" مانند سواران خیمه می زند. گاهی خاموشی را جواب می پندارد. باز هم جای شگفتی است که خمارش مدیون میگساری نیست:

چو شد پردگی پرده باز را چه دارد خیر پرده راز را

آئینه، ص ۵۰۳

چه شاهم که بر بحر ناپای یاب زدم خیمه همچون سواران بر آب

آئینه، ص ۵۴۰

اندیشه او خطاب پنداشت خاموشی او جواب پنداشت

مجنون، ص ۲۱۴

مرا این آرزو در طالع شوم خمار بی می است و مهر بی موم

شیرین، ص ۳۶۷

چه عجب که نیستی خسرو هستی جاوید است. او در گریه و زاری و سوز و گداز شمع زرد رویی خنده ها می بیند، و در گوهری مایه دریا را نگاه می کند، و روزها به شبها

محمد ناصر، نواز احمد / تصویرهای متناقض نمایی در عسمة خسرو

بیکل می شود:

چو از هستی خویش نومید گشت      در آن نیستی هست جاوید گشت

آئینه، ص ۴۱۱

می سوخت چو شمع با رخ زرد      در گریه و سوز خنده می کرد

مجنون، ص ۱۶۷

رشته نظمی که به صحرا نهم      در گهری مایه دریا نهم

مطلع الانوار، ص ۳۰

روز تو شب شد طلب نور کن      پرده غفلت ز نظر دور کن

مطلع الانوار، ص ۱۲۷

گاهی دلتنگی و یاس غلبه پیدا می کند و خسرو حتی روزها را تیره و تاریک می بیند. روی دلش از شدت غم سنگها همچون کوه می ریزد. سکوت او گویاست، بانگ بلند بند و اندرز شنیده می شود. نزد او شکر شور است، پس چطور لذت یابد:

با کیست ز روز تیره رازش      چون می گذرد شب درازش

مجنون، ص ۲۲۴

دلی و صد هزار اندوه بر دل      ز بی سنگی غمی چون کوه بردل

شیرین، ص ۳۰۶

چو آن پند جویان شنیدند پند      ز خاموش گویان به بانگ بلند

آئینه، ص ۵۱۰

ز شور شکرم تسکین نباشد      شکر چون شور شد شیرین نباشد

شیرین، ص ۳۴۸

پیش خسرو فرهاد با وجود آن همه سنگ در شدت یأس و غم بی سنگ یعنی دست خالی می شود. باز هم چه زیبا است که بجای سنگ با استفاده از گوهر بر دریا بند می نهد، و سد می گذارد. در شعر او ماکیان علیه عقابها قیام می کنند:

ز غم بی سنگ شد با آن همه سنگ      که چون بر کوه شد فرهاد دلتنگ

شیرین، ص ۳۱۱

ز گوهر بند بر دریا نهادند      نخستش آهنی بر پا نهادند

شیرین، ص ۳۹۸

به سیمرغ گفتند از اندوه و تاب      ستمگاری ماکیان بر عقاب

آینه، ص ۵۰۸

از شب تیره و تارِ خسرو سپیده می دمد، چه عاقلانه است که سخن را خاموشی می پندارد، و آرزوی سرمهٔ سپیدی دارد. نزد او سکهٔ خاموشی در سخن هست و از عالم دیگر سخن می ورزد:

به خیری بدل گشت گلنار من      سپیده دمید از شب تارِ من

آینه، ص ۵۷۰

ندیمان کان سخن در گوش کردند      بُد جای و سخن خاموش کردند

شیرین، ص ۳۲۷

بینش من تیره شد از کار خویش      سرمه سپیدم ده از انوار خویش

مطلع الانوار، ص ۱۶

سکهٔ خاموشی تو در سخن      می کند از عالمِ دیگر سخن

مطلع الانوار، ص ۴۰

در حالتِ وجد و کیف، دلِ پر شور خسرو شنونده را کر، و گوینده را لال می سازد. او به طرف عالمی می گردد که آنجا عالم نمی ماند. پیش او شب تاریک مانند روز رخشنده است، و شب های تیره و تاریک روز ها را می آراید:

چون ز وجد آمده دلش در شور      سمعه را کرده کر زبان را کور

هشت بهشت، ص ۵۸۲



سوی عالمی شد که عالم نماند      دوم در میان سایه ای هم نماند

آینه، ص ۴۱۱

روان گشت آفتاب عالم افروز      شب تاریک شد رخشنده چون روز

شیرین، ص ۳۷۱

فلک ماه را چون شب افروز کرد      شب تیره پیرایه روز کرد

آینه، ص ۴۱۰

خسرو در چشمه نور، شب تیره را می بیند، و به ما مکانی را نشان می دهد که در واقع در لامکان است. او جمال صبح تابنده را تیره و تاریک می سازد. نزد او دهقانی که خواهش ابر دارد، گاهی در نتیجه سنگباری از آسمان نیز شاد می شود.

به تن شویی جامه ز تن دور کرد      شب تیره در چشمه نور کرد

آینه، ص ۴۲۳

شد به مکانی که مکانی نداشت      وز خودی خویش نشانی نداشت

مطلع الانوار، ص ۲۱

شد تیره جمال صبح تابش      و افتاد به زردی آفتابش

مجنون، ص ۲۲۶

بود دهقان چو بهر ابر، دلتنگ      شود شاد ار چه بارد ز آسمان سنگ

شیرین، ص ۳۱۲

شاعر ما گاهی خورشید را در چراغ می طلبد، و گاهی درد و غم را مانند عیش دمساز می پندارد. او غم دوست را شادی افزای جان خود می بیند. خودش غلام است اما خسرو نام دارد.

شب آن کو ندارد ز پوشش فراغ      طلب کرده خورشید را در چراغ

آینه، ص ۴۹۷

زهی حسن جوانی از تو در ناز      غمت با جان من چون عیش دمساز

شیرین، ص ۳۶۶

به زاری گفت کای جانم به توشاد غمت شادی فزای جان من باد

شیرین، ص ۳۴۵

سلام من که دل در دام دارم غلامم لیک خسرو نام دارم

شیرین، ص ۳۱۶

خسرو بر آب فرش سنگین می بندد. او با استفاده از زمین آسمان را بنا می کند، و با وسیله سنگ، بدون آتش موم می سازد، و خال را زلف می خیال می کند:

منظر از خاک تا قمر بستی فرش سنگین بر آب بر بستی

هشت بهشت، ص ۶۰۳

بود بنای کاردان مردی کز زمین آسمان بنا کردی

هشت، ص ۶۰۳

نشستند مینا گدازان روم که بی آتش از سنگ سازند موم

آینه، ص ۵۳۶

شب از کو تهی مرغ بی بال بود کنون زلف گشت آنک او خال بود

آینه، ص ۴۹۷

امیر خسرو چشم بیننده را کور گمان می کند. در گوهرش چند دریا وجود دارد.

او سنگ خارا را با تیغ پولاد می گدازد و نرم می کند، و در حالت بیداری می خوابد:

تا صفتش پرده نشنیده تر کور تر آن چشم که بیننده تر

مطلع الانوار، ص ۱۳

چنان بر سوی خوابگاهم فراز که بیدار خسپم به خواب دراز

آینه، ص ۴۰۸

حد داند کسی تا نگوید درم که تا چند دریاست در گوهرم

آینه، ص ۴۲۰

چنان گشت هنگامه رزم گرم که خارا شد از تیغ پولاد نرم

آینه، ص ۵۰۷

خار زیر پهلوی خسرو پرنیان است. او در قطره ای دریا را نهان می بیند. به نظر او همایون را بوم می توان گفت. او دریایی دارد که غبار انگیز است:

تن از غلتیدن خاکم چنان است که خارم زیر پهلوی پرنیان است

شیرین، ص ۳۴۷

تعالی الله آن کردگار جهان که در قطره ای کرد دریا نهان

آینه، ص ۵۶۶

در آن کوه بی میوه و جای شوم که در وی همایون توان گفت بوم

آینه، ص ۴۷۲

غبار قلب دریا خیز بودش که دریایی غبار انگیز بودش

شیرین، ص ۲۷۹

قطره آب خسرو گویا دریایی می کند. او از سرافکندگی سرفراز می گردد، بدون صحبت دوستان شادی را غم می پندارد، و در نزدیکی یاران غمهای کهن را بحای شادی گمان می کند:

بین تا چند گردد چرخ دولاب که دریایی کند از قطره آب

شیرین، ص ۳۹۳

چنان گشت کوشنده در بندگی که شد سرفراز از سر افکندگی

آینه، ص ۵۱۴

نشاید خورد می بی دوستداران که شادی غم بود بی روی یاران

شیرین، ص ۳۴۳

نشاط از عشق پنهان پرده بگشاد که غمهای کهن دارم ز تو شاد

شیرین، ص ۲۹۰

گوهر خسرو بقدری بزرگ است که در آن نه بحر گرم می گردد. پیش او گوهر

دریا را می آشامد، وقتی فرزند جوان می شود گویا اینکه بنفشه سرو بلند گردد، و مور ازدها رازبون و زار می سازد:

بزرگی گوهر نگر ز احترام      که کم گشت نه بحر در گوهرم

آئینه، ص ۵۴۰

ز گوهر هر طویله چون ثریا      که کردی هر گهر آشام دریا

شیرین، ص ۳۷۱

گفت اول به اولین فرزند      که مرا شد بنفشه سرو بلند

هشت، ص ۶۰۶

و گر تن زند تاب چون آورد      که مور ازدها را زبون آورد

آئینه، ص ۵۰۸

به چشم خسرو نور از سیاهی می باشد. او گوهری دارد که آن محیط بر سه دریاست. او در دُرْ نَاب يك محیط را غرقاب می کند:

نظر سوی سوادش بیشتر بود      که نوری زان سیاهی در بصر بود

شیرین، ص ۲۷۸

مهین گوهری روشن اجزا شده      گهر کو محیط سه دریا شده

آئینه، ص ۵۰۰

در آن مرقد گوهرین شد به خواب      محیطی شده غرق در دُرْ نَاب

آئینه، ص ۵۶۴

پیش امیر خسرو آهوئی است که شیر را گیر و دار می کند، سخاوت و بخشایش است که ناجوانمردی زنان را به جوانمردی مبدل می سازد. جلوی ما نور سیاه و ظلمت سپید را جلوه می دهد، و از گریه تلخ شکر افشانی می کند:

گر اندازد او شیر و آهو به تیر      من آن آهوم کو بود شیر گیر

آئینه، ص ۴۸۴

هر زنی کز سخاوتش فردی ست      ناجوانمردیش جوانمردی ست

هشت بهشت، ص ۵۹۱

چشم کز و مرد می هست امید نور سیاه دارد و ظلمت سپید

مطلع الانوار، ص ۸۱

از رخ به زمین شود زر افشان وز گریه تلخ شکر افشان

مجنون، ص ۲۲۷

امیر خسرو از داخل نور، تاریکی را در می آورد. نزد او ساز جهان دایم ناسازگار است. او همه گنج دریا را به گوهر می بخشد، روزش را به شب مبدل می کند، و خال سیاه را بر نور می نماید.

اگرچه دیده روشن گشتش از حور ولی تاریکی آوردش از آن نور

شیرین، ص ۳۷۸

که افسر به پور سکندر دهند همه گنج دریا به گوهر دهند

آئینه، ص ۵۶۱

همی گفت اینکه روزش را شب آمد به تلخی جان شیرین بر لب آمد

شیرین، ص ۳۲۹

چون مردم دیده چشم بد دور يك خال سیاه نمای پر نور

مجنون، ص ۱۵۵

## کتابشناسی:

- خسرو، امیر (۱۳۶۲ش) خسمه امیر خسرو دهلوی (شامل پنج مثنوی: مطلع الانوار، مجنون و لیلی، آئینه سکندری، شیرین و فرهاد، هشت بهشت)، با مقدمه و تصحیح امیر احمد اشرفی، چاپ اول، انتشارات شقایق، تهران، ایران
- همو (۱۴۱۰ق) دیباچه تحفة الصغیر، به کوشش سید علی حیدر، اداره تحقیقات ادبی و فارسی، پتنا، بهار، هند
- همو (۱۹۷۵م) دیباچه دیوان غرة الکمال، به کوشش وزیرالحسن عابدی، نیشنل کمیٹی برای مراسم هفتصد ساله امیر خسرو، لاهور

- همو (۱۹۷۳م) کلیات غزلیات امیر خسرو، به کوشش اقبال صلاح الدین، با تجدید نظر سید وزیرالحسن عابدی، چاپ اول، پیکجز، لاهور
- همو (۱۹۷۷م) کلیات قصاید امیر خسرو، به کوشش اقبال صلاح الدین، چاپ اول، پیکجز، لاهور
- سیما داد (۱۳۷۱ش)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، انتشارات مروارید، تهران، ایران
- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۷۱ش) (الف)، شاعر آئنه ها، انتشارات آگاہ، تهران، ایران
- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۶۶ش) (ب)، صور خیال در شعر فارسی، انتشارات آگاہ، تهران، ایران
- میر صادقی، میمنت (۱۳۷۶ش) واژه نامه هنر شاعری، انتشارات کتاب ممتاز، تهران، ایران
- Abrahams, M.I.A. (1985) A Glossary of Literary Terms, New York, USA
- Cuddon, J.A (1982) A Dictionary of Literary Terms, New York, USA

